

درباره برخی از جاینام های شاهنامه

گنابد، ریبِد (ریوند)، پشت گشتاسپان، شترخان
(استورقان)، چشمه گلسپ (گیلاس؛ گدرِوسپ)، دز
گنبدان (گنبدان)، فریومد (مدوفریاد)



۷۷-۸۵

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

چکیده: جغرافیای شاهنامه، با وجود تحقیقاتی که تا کنون شده، هنوز ابهاماتی دارد. شاید در حواشی مصححان شاهنامه بر این کتاب به این امر کمتر از هر چیز دیگر توجه شده باشد و در فرهنگ‌های شاهنامه نیز نام‌های جغرافیایی معمولاً در حاشیه بوده است. آنچه داود منشی‌زاده سال‌ها قبل در این باره نوشته، با وجود اختصار و بعضی آراء متهورانه، هنوز بهترین منبع در این باره است. در این نوشته یک فصل از کتاب او ترجمه شده و مباحث او درباره جای نام‌هایی مانند گنابد، پشت گشتاسپان و دژ گنبدان به فارسی انتقال یافته است

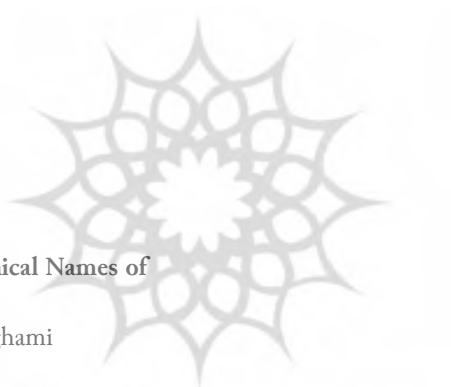
این نوشته ترجمه است از فصل یازدهم از باب سوم کتاب

داود منشی‌زاده درباره‌ای جغرافیای شاهنامه (مترجم اگر

نقدی نیز به آراء مؤلف داشته، متعرض نشده است):

Topographisch-historische Studien zum iranischen Nationalepos,
Wiesbaden, 1975.

کلیدواژه‌ها: جغرافیای تاریخی، شاهنامه، کتاب‌های پهلوی، گنابد، پشت گشتاسپان، دژ گنبدان



About Some of the Geographical Names of Shahnameh

Seyyed Ahmadrza Qaim Maghami

Abstract: The geography of Shahnameh, despite the research done so far, still has ambiguities. Perhaps this matter was paid less attention than anything else in the comments written by the Shahnameh editors, and geographical names were usually in the margins of the glossaries devoted to Shahnameh. What Davoud Monshizadeh wrote about this years ago, despite its brevity and some bold opinions, is still the best source in this regard. In this article, a chapter of his book has been translated and his discussions about places like Gonabad, Pushte Gushtaspan and Dej Gonbadan have been translated into Farsi.

Keywords: Historical Geography, Shahnameh, Pahlavi Books, Gonabad, Pushte Gushtaspan, Dejh Gonbadan fortress.

گودرز به رزمگاهی می‌رود که کیخسرو او را به آن فرستاده: به مرز توران. گودرز در نزدیکی ریبد درنگی می‌کند (دفتر چهارم، ص ۱۲ به بعد از چاپ خالقی)^۱ و پسرش گیو را به پیش پیران می‌فرستد که آخرین گفت‌و شنیدها را با او بکند. گیو به بلخ می‌کشد و پیکی به ویسه‌گرد [خالقی: ویشگرد]^۲ که ملک پیران است، می‌فرستد. گیو و پیران در کنار جیحون به هم می‌رسند (ص ۱۷) و پیران پیشنهادهای گودرز را که گیو آورده بود و ممکن بود از جنگ جلو بگیرد نمی‌پذیرد (ص ۱۸). گیو راه دراز تا ریبد (ریوند) را می‌سپرد^۳ و به پیش پدر باز می‌گردد. پیران نیز در همان زمان به گنابد می‌کشد. گودرز سپاه را از کوه ریبد (ریوند) به هامون می‌آورد و پیران نیز چنین می‌کند (ص ۲۰). سپاه گودرز در دشت رهسپار گنابد می‌شود. در جانب راست آنان رودی است (مسلماً همان است که امروز رود شور می‌گویند) و در جانب چپ کوهی (آنچه امروز یینالود می‌گویند). در جنگی که این جا درمی‌گیرد دو برادر پیران کشته می‌شوند.

مقصود از ریبد شاهنامه به قطع ریوند است^۴، یکی از چهار خانات نیشابور. ریوند مقابل گنابد است که بخش شرقی رشته‌کوه بینالود است. از ابیات ۲۶۸ به بعد و ۲۵۲ (از بخش ۱۳ از چاپ مول؛ قس ص ۲۰-۲۱ خالقی) روشن می‌شود که در این جا سخن از دو کوه است. مقدسی در احسن التقاسیم (چاپ دخویه، ۳۰۰، ۳۱۶ به بعد) می‌گوید که خانات چهارگانه (ارباع) نیشابور عبارتند از ریوند و مازل و بشتفروش و شامات، و ابن رسته (اعلاق، چاپ دخویه، ۱۷۱) اینها را مازل و ریوند و تکاب و بشت فروش^۵ می‌نامد. مقدسی (ص ۳۵۲) فاصله میان نیشابور و ریوند، در جهت اسفراین، یعنی در

۱. مترجم نشانی ابیات را جایی که لازم بوده مطابق چاپ خالقی کرده و هر جا که لازم بوده ضبط خالقی را هم به دست داده. ریبد در چاپ خالقی زیبد است.

۲. از میان سرزمین‌های کنار رود آموی از غرب به شرق، یعنی چغانیان و قبادیان و ختل یا ختلان، این اخیر به جهت اسبان بسیار مشهور بوده (مقایسه شود با ص ۹۰ کتاب). واشگرد یا ویشگرد در واقع جزئی از چغانیان بوده است. این شهر در شاهنامه ویسه‌گرد خوانده شده و به خاندان ویسه نسبت داده شده (ص ۱۶ خالقی):

در آن شب سپاه اندر آورد گرد
برفت از در بلخ تا ویسه‌گرد

که پیران بر آن شهر بُد پادشاه [خالقی: باسپاه] که دیهیم ایران همی جست و گاه

اما ختلان نیز سرزمین پیران تلقی شده است. مارکوارت (وهرد و ارنگ، ص ۵۷، یادداشت ۲) خلطی میان ختن و ختل می‌بیند، زیرا موطن اصلی خاندان ویسه (Vaēsaka)، آبان نیست، فقرات ۵۴ و ۵۷، کنگ (kaŋha) است، اما واشگرد را مشتق از وخشگرد می‌داند، یعنی شهری که بر کنار وخش (آموی) ساخته شده است. پیتستین، به خلاف نظر مارکوارت، نام این شهر را به معنای «شهر ویس» دانسته است:

G. V. Pritsyn, "K voprosu o geografii Šax-name," in *Trudy Otdela Vostoka* 4 (1947), 300 (s. Frye, *History of Bukhārā*, 121, Anm. 107).

۳. Vgl. Justi, *Beiträge zur alten Geographie Persiens* (Marburg, 1869-1870), II, 16f.

۴. ذکر ریوند به عنوان جایگاه آتش برزین مهر در شاهنامه هست (مول، ۱۲: ۵۴۶-۵۴۷)؛ مسکو، ۲، ۱۵۷، اما به روند تحریف شده:

به جایی کجا نام او بُد روند (مول: نوند)
بدو اندرون کاخ‌های بلند

کجا آذر مهر (مسکو: تیز؛ مول: برز) برزین کنون
بدان جا فرورد همی رهنمون

۵. بیش فروش و ریوند و مازل در فرهنگ آبادی‌های ایران از مفخم پایان (تهران، ۱۳۴۸) نیز ضبط است. بیش فروش شکل امروزی بشتفروش است (قس ص ۳۶، یادداشت ۳۶ از همین کتاب).

6. Vgl. G. Hoffmann, *Auszüge aus den syrischen Akten persischer Märtyrer* (Leipzig, 1880), 290f; Justi, *Beiträge*, II, 16f;

جهت شمال غربی، را یک روز محاسبه کرده است،^۷ اما فرهنگ آبادی‌های ایران متأسفانه مختصاتی از ریوند به دست نداده. در همین نواحی جایی به نام ریوند در حدود ۳۵ کیلومتری جنوب شرقی تربت حیدریه در راه خواف، در سمت چپ راه، وجود دارد. یک ریبد (ریود)^۸ نیز در حدود ۲۷ کیلومتری غرب سبزوار، در راه شاهرود، واقع است. این همان ریود یاقوت (معجم البلدان، چاپ ووستنفلد، ج ۲، ص ۸۹۰) است که جایی است از بیهق (سبزوار). امروز این را به شکل ریوند ضبط کرده‌اند.^۹ این طور برمی‌آید که جابه‌جا شدن دو نام ریود (ریبد) و ریوند سابقه قدیم دارد.

گنابند، که یک روز راه در جانب شمال شرقی از نیشابور دور است (مارکوارت، همان جا)، گاه از طوس به شمار آمده است (مقدسی، ص ۳۰۰، ۳۱۹). فرهنگ آبادی‌های ایران سه گناباد می‌شناساند که اولی نام جویمند نیز دارد.^{۱۰} سومین اینها (طول جغرافیایی ۵۹ درجه و ۴ دقیقه، عرض ۳۶ درجه و ۳۱ دقیقه؛ درست: ۲۱) در جنوب غربی رُشک (طول: ۵۰ درجه و ۹ دقیقه، عرض: ۳۶ درجه و ۲۳ دقیقه)، در قسمت شرقی رشته‌کوه بینالود واقع است و با گنابند شاهنامه و وناود بندهشن (به سطور بعد رجوع شود) یکی است. رُشک تقریباً در ۳۴ کیلومتری جنوب چشمه گیلان (گُلسپ؛ قس جامع التواریخ، چاپ بهمن کریمی، ج ۲، ص ۸۸۲) واقع است. چشمه واقع در سمت راست کَشَف رود (رود طوس، آب مشهد، قراسو) است،^{۱۱} میان چناران و رادکان در شمال. کرزن (ایران، ج ۱، ص ۱۴۵، یادداشت ۱) بر این است که چشمه گیلان، که باتلاقی است میان چناران و رادکان، سرچشمه آب مشهد است. در فاصله‌ای نه چندان دور از این چشمه، جایی است که در نقشه آزمایشی سال ۱۳۴۷ نام شترپا دارد. مسعود غزنوی در نیمه دوم صفر سال ۴۳۱ هجری (نوامبر ۱۰۳۹ میلادی) در راه رفتن به استوا^{۱۲} برای آنکه راه فرار احتمالی طغرل به نسا را ببندد، در همین جا یک روز توقف کرده و دارو (مسهل) خورده

Markwart, *Wehrot und Arang* (Leiden, 1938), 129, Anm. 1

تاریخ نیشابور، چاپ بهمن کریمی، ۱۳۸.

۷. مینورسکی (حدود العالم، ۳۲۶) خان راون اصطخری (مسالک و ممالک، چاپ دخویه، ص ۲۵۷، ۲۸۴) را ریوند یکی شمرده است.

8. G. N. Curzon, *Persia and the Persian Question* (London, 1892).

به نقشه‌های کتاب رجوع شود.

۹. فرهنگ آبادی‌های ایران، ذیل نام؛ نقشه آزمایشی سال ۱۳۴۷ (اداره جغرافیایی ارتش)، ۲۰.

۱۰. نیز مقایسه شود با نقشه آزمایشی سال ۱۳۴۷. این جناب اسپیدرستاق است و پایان ایالت قهستان (یاقوت، ج ۴، ص ۲۰۶؛ ج ۱، ص ۱۲۰ به بعد)، که آن را از نیشابور یا قهستان به شمار آورده‌اند. ینابد اصطخری (مسالک و ممالک، چاپ دخویه، ۲۵۶، ۲۸۳؛ ترجمه فارسی، چاپ افشار، ۲۱۶، ۲۲۳) و مقدسی (ص ۳۵۱) و ابن حوقل (صورة الارض، چاپ بیروت، ۳۲۷) را باید به ینابد تصحیح کرد (برابر با گنابند، هر دو از ونابد). گناباد در اصل جایی است درست در جنوب جویمند (کرزن، همان، نقشه: جُمین). جویمند را نباید با جالمند، که جایی است میان مالن (در باخرز) و سنگان اشتباه گرفت که یک روز راه از هر دو مکان دور است و حدوداً ۱۲۰ کیلومتر با گناباد (جویمند) فاصله دارد. مینورسکی (حدود العالم، ۱۰۳؛ چاپ ستوده، ۹۱) نام این محل را جالمند (قس ابن حوقل، ۳۷۹) خوانده، اما اصطخری (ص ۲۳۸؛ ترجمه فارسی، ۲۲۳) جالمند دارد.

11. Vgl. Hoffmann, *Auszüge*, 290f. C. E. Yate, *Khurasan and Sistan* (London, 1900), 315;

ناصرالدین شاه، روزنامه سفر خراسان، ۳۰۲ به بعد.

۱۲. استوا برابر است با Astauēnē بطلمیوس (ششم، ۹، ۵، ۱۷، ۳).

بوده است. فیاض، مصحح تاریخ بیهقی، با شک و دودلی این محل را، که در متن به شکل «چشمه شیرخان» ضبط است، با گلسپ یکی شمرده است (ص ۶۰۳، یادداشت ۹) و گمان نبرده که شیرخان ممکن است تصحیف شترخان باشد. در واقع جایی به نام شترپادرسن نزدیک چشمه است. این لفظ شترپارا من کوتاه شده شترخان پامی دانم، یعنی «در پای چشمه شتر». نام شترخان (از اشترخان) را مقدسی (ص ۳۰۰) به شکل استورقان آورده است.

اما آنچه مخصوصاً جالب توجه ماست نام گلسپ است که از آن یک شکل ساختگی گیلان بیرون آورده اند.^{۱۳} گلسپ، که به لحاظ آوایی،^{۱۴} و در واقع امر نیز، با کُدرُوسپ بندهشن مطابقت می کند، در جانب راست رود طوس، به لحاظ طبیعی به کوهپایه های شمالی کوه های بینالود تعلق دارد. کدروسپ در اصل نام این کوه ها بوده است، علی الخصوص از سمت شمال. از این جا این نیز معلوم می شود که کوه کلشان طوس در نزه القلوب (چاپ بمبئی، ۳۱۲) را باید کوه گلسپان خواند.

بجاست که ریوند و گنابد (وناود) را در نوشته های پهلوی نیز جست و جو کنیم. در بندهشن (چاپ یوستی، ۲۳؛ انکلساریا، ۷۹) چنین آمده است:

ریوند کوه به خراسان است که آذر برزین (انکلساریا: برزین مهر) به آن نشسته است (انکلساریا: نشیند).

همین کوه را ما از فقره ششم زامیاد یشت نیز به شکل رِیَوَنت (Raēvant) می شناسیم. در آن جا نام این کوه ها در کنار هم آمده است: کدروه اسپه (Kadrva-aspa)، برابر با گلسپ، سپنتوداته (Spantō-dāta)، برابر با سپید شاهنامه، کُیرسه (Koirisa?) و رِیَوَنت.

عبارت دیگر از بندهشن:^{۱۵}

وناودکوه به همان پُشت گشتاسپان است. از آن جا تا به ریوند، که آتشکده برزین مهر است، نه فرسنگ است به سوی غرب.^{۱۶}

گنابد در شمال نیشابور واقع بوده به فاصله یک روزه راه (مقایسه شود با فاصله چشمه سبز با نیشابور که نزه القلوب آن را پنج فرسنگ نوشته و ناصرالدین شاه هفت فرسنگ که آن نیز برابر با همان پنج

۱۳. رجوع شود به: Yate, ebd.

۱۴. پیدا است که با یک قلب کُدرُوسپ بدل به کُدرُوسپ شده و این با تبدیل rd به l بدل به کُلسپ.

۱۵. بندهشن انکلساریا (ص ۸۰) که متن آن صحیح تر است از متن بندهشن یوستی (ص ۲۴-۲۵) که مارکوارت آن را در وهرود و ازنگ (یادداشت ۱) بررسی کرده است.

۱۶. دریاچه سوورنیز به سر کوه طوس است، یعنی کوه کدروسپ. در بندهشن (یوستی، ۵۵) آمده است: «دریاچه سووربه زمین ابرشهر به سر کوه طوس است که می گویند نام آن (در اصل) سوذپهر است.» در شاهنامه موبد به یزدگرد اول می گوید: «تورا چاره آن است کز راه شهد / سوی چشمه سوگرایی به مهد.» این همان «چشمه سبز» در نزه القلوب مستوفی است (چاپ لسترنج، ۱۸) در شمال نیشابور (رجوع شود به ص ۲۰۱ به بعد کتاب). لغت فرس (چاپ دبیرسیاقی، ۱۴۱) جای برزین مهر را در گنابد دانسته: «برزین آتشگاهی است به گنبد و بس بنیشاپور» که باید آن را چنین خواند: «برزین آتشگاهی است به گنابد و پشت، به نیشاپور.»

فرسنگ است).^{۱۷} فاصله ریوند با نیشابور نیز همان اندازه است به سمت شمال غربی شهر. بنابراین، این دو محل به فاصله دوروزه راه از هم واقع بوده اند، اگر بخواهیم از نیشابور گذر کنیم. به این ترتیب فاصله نُه فرسنگ بندهشن درست درمی آید. عبارت بندهشن چنین آغاز می شود: «گناود کوه به همان جا به ...» مارکوارت آن را چنین ترجمه کرده است: «کوه گناود در همان جاست ...» و چون پیش از این عبارت، سخن از کوه مدوفریاد در کومش است، مقصود از این «در همان جا» بایست کومش باشد. اما از نیشابور تا کومش (دامغان) بیش از ۴۰۰ کیلومتر فاصله است. به جهت روشن تر شدن مطلب، عبارت بندهشن (یوستی، ۲۴؛ انکلساریا، ۸۰) را نقل می کنیم:

از همان کوه پدشخوارگر^{۱۸} تا کومش کوهی است که آن را مدوفریاد می خوانند، آن که گشتاسپ بدان ارجاسب را سته کرد. کوه میان دشت از آن کوه که آن جاست جدا شده است. می گویند به کارزار دین، آن هنگام که ایرانیان سته شدند، از آن کوه جدا شد، به میان دشت آمد. ایرانیان بدان رهایی یافتند و آن را مدوفریاد خواندند.^{۱۹}

مرکز کومش (قوس) دامغان بوده است. ناحیه کومش تا کجای شرق امتداد داشته است؟ اصطخری در مسالک و ممالک (ص ۲۱۶) می گوید که از دامغان تا حدّاده یک روز راه است، از آن جا تا بدش (نقشه ارتش: بدشت) یک روز راه، از آن جا تا مورجان یک مرحله بزرگ، از آن جا تا هفدریک روز راه، از آن جا تا اسدآباد یک روز راه، و این جزء اعمال نیشابور است. از طرف دیگر، حد غربی نیشابور را در جای دیگر (ص ۲۵۷) مزینان (نسخه چاپی: مزینان) نوشته است. مسعودی در التنبیه و الاشراف (چاپ دخویه، ۴۹) می گوید که کوه بزرگ و بلند میان قوس و نیشابور نامش مورجان است و این کوه نام خود را از محلی به همین نام گرفته است. این نام بی تردید همان است که در نام موریاموره، در شرق فرومد (نقشه آزمایشی سال ۱۳۴۷)، باقی مانده است و هم در نام رودی که در سمت چپ کوه های جغتای (جغتای) به سمت جنوب روان است و در نزدیکی کوه دوشاخ و قلعه نوبه رود کالشور، که از شرق می آید، می پیوندد و رود قلعه موره نامیده می شود. مطابق مسافاتی که اصطخری گفته، اسدآباد بایست جایی باشد که در آن ویرانه های میان دشت واقع است، تقریباً در بیست کیلومتری غرب رود موره. در حدود بیست کیلومتری رود، در شمال جاده فعلی، به جایی به نام فریومد (فرومد؛ قس نزه القلوب، ۵۰؛ ترجمه انگلیسی، ۱۴۹) می رسیم که مدتی مرکز جوین بوده است.^{۲۰} من اصل این نام را فریادومد می دانم که صورتی است جدیدتر از مدوفریاد (Mad-ō-frayād). میان دشت (در بندهشن Mayān ī dašt) نیز در جانب غربی همین محل واقع است.

۱۷. بحث دقیق تر در این باره در صفحات ۲۰۱ تا ۲۰۳ کتاب آمده است و مؤلف به آن جا رجوع داده. آن صفحات نیز به جای خود امید داریم که ترجمه شود. م.

۱۸. مؤلف در صفحات ۵۸ به بعد کتاب درباره این کوه بحث کرده است.

۱۹. ترجمه به پیروی از مارکوارت، وهرود و ارنگ، ۱۵۷، یادداشت ۲.

همین کوه در روایت حماسی نیز به واسطه رویدادی جزئی معروف است و آن جایی است که گشتاسپ از پیش ارجاسپ می‌گریزد (شاهنامه، ۱۵: ۱۱۸۳-۱۱۸۴؛ مسکو، ۶، ۱۴۴، ۱۴۷ به بعد):

یکی کوه پیش آمدش پرگیا بدو اندرون چشمه و^{۲۱} آسیا
که برگرد آن کوه یک راه بود وزان راه گشتاسپ آگاه بود

همین که به روایت بندهشن توجه کنیم که گشتاسپ به همین کوه در ناحیه کومش گریخته بوده است، آن گاه جای دژگنبدان (کَنبندان) [جای زندان اسفندیار] و یکی بودن آن با گرد کوه یا گرده کوه نیز روشن می‌شود، چنانکه بر بعضی روشن شده است.^{۲۲} بنداری (همان جا) زندان اسفندیار را «قلعه شبدر» می‌نامد. این شبدر تصحیف سپیددز است. سپید کوه شاهنامه همان سپیددز کوه بندهشن و کوه سپنتوداته در زامیادیش است،^{۲۳} یعنی کوه کلات.

مدت‌ها قبل اشتاکلبرگ^{۲۴} توجه داده که معنای گنبدان^{۲۵} شاهنامه و کمندانِ غرِ ثعلبی (چاپ زوتنبرگ، ۲۸۰) به اعتبار سخن طبری (ج ۱، ص ۶۷۷ از چاپ اروپا) چنین است: «الحصن الّذی فیه حبس النساء»، و بنابراین معنای زندان اسفندیار «زندان زنان» بوده است. اینکه کَنبندان به کنبندان یا کمندان تخفیف پیدا کرده باشد و مرکب از kani (در اوستایی kaini)، به معنای «زن» و بندان (جمع بند) باشد، چیزی است روشن و آشکار.

به گفته یاقوت (معجم البلدان، ج ۴، ۵۳۹) گرد کوه، که دژ ملاحظه بوده،^{۲۶} یک روز راه با دامغان فاصله داشته و از این شهر دیده می‌شده است. ظهیرالدین مرعشی (تاریخ طبرستان و رویان، چاپ شایان، ۶۰) محلی را که این دژ در آن واقع است منصورآباد نامیده،^{۲۷} و این همان جایی است که به اسم

۲۱. مول: بدون «و»؛ شاید «چشمه دو آسیا» یا «چشمه ده آسیا» یعنی چشمه‌ای که دو یا ده آسیا به آن بگردد.

۲۲. بنداری، چاپ عزام، ۲۲۵؛ زهه القلوب، ۱۶۱؛ تاریخ گزیده، چاپ نوائی، ۹۳؛ مجمل التواریخ، چاپ بهار، ۵۲؛

F. Spiegel, *Iranische Altertumskunde* (Leipzig, 1871-78), I, 731, Anm. 1; Markwart, *Webrat*, 158, Anm.

۲۳. مؤلف در این جا به صفحه ۱۹۱-۱۹۲ کتاب خود رجوع داده است. خلاصه سخن او در آن دو صفحه را در این جا نقل کردیم.
24. Stackelberg, *ZDMG* 54 (1900), 103f.

۲۵. کوه مدوفریاد (فریومد)، که گشتاسپ به او گریخت، در شاهنامه و غرِ ثعلبی نام مخصوصی ندارد. طبری (۱، ۶۷۸) آن را طمیدز می‌نامد در نزدیکی فارس (فارس در گفته او احتمالاً تصحیف طوس است. اگر چنین باشد، طمیدز را می‌توان طمندر خواند، جایی در دامنه شمالی قسمت غربی کوه‌های بینالود؛ فرهنگ آبادی های ایران). فارس نامه (چاپ لسترنج و نیکلسون، ۵۲) «کوه طمیدر» دارد و بلعمی (چاپ بهار، ۶۶۵) اصطخر، مارکوارت (وهروود، ۱۵۶) اصل آن را طهم دژ یعنی «دژ تهم»، تصور کرده است. در جزء اول بر صواب است، چون تخمدر در شاهنامه نام دژی است (= تمندر امروزی) در ناحیه طوس [نام این دژ حاصل تصحیحی است که مؤلف در ابیات شاهنامه کرده است؛ به ص ۴۱ متن آلمانی رجوع شود]. دژگنبدان و گنبدان دژ به فتح گاف در چند جا از شاهنامه مذکور است و اما دژگنبدان (به ضم گاف) در شاهنامه (مول، ۵۰، ۴۱۵؛ مسکو، ۹، ۳۴۲) ظاهراً دژی است از طوس؛ رجوع شود به همان صفحه ۴۱ کتاب.

26. D. Monchi-Zadeh, "Contribution to Iranian Dialectology," *Orientalia Suecana* 18 (1969), 174.

۲۷. این قطعاً منصورآباد دامغان (نقشه ارتش، ۴۰) نیست که نه در فرهنگ آبادی های ایران ذکر آن است نه در نقشه آزمایشی سال ۱۳۴۷. درباره گرد کوه همچنین رجوع شود به:

P. Schwarz, *Iran im Mittelalter nach der arabischen Geographen*, 9 Bde. (Leipzig-Stuttgart, 1896, 1934-36), 818f.

منصور کوه در کوه‌های شمال غربی دامغان ذکر کرده‌اند.^{۲۸}

حال باید دید که کدام کوه را پشت وشتاسپان (گشتاسپان) نامیده‌اند. از عبارت سابق‌الذکر بندهشن به دست می‌آید که گنابد در پشت وشتاسپان واقع بوده است و از آن جا تا آتشکده ریوند نه فرسنگ راه (از راه نیشابور؟). بندهشن (یوستی، ۴۲؛ انکلساریا، ۱۲۵) می‌گوید: «آذر برزین مهر را) وشتاسب به کوه ریوند، که (= آن جا که) پشت وشتاسپان گویند، به جایگاه نشانند.»^{۲۹} پشت گشتاسپان را می‌توان در جایی از شاهنامه (مول، ۱۵، ۸۲؛ در گشتاسب نامه دقیق) بازیافت:

همه کارها را باندام کرد
پیش خان گشتاسپی نام کرد
بیت در چاپ مسکو (۱، ۱۲۱) چنین آمده است:

همه کاخ را کار اندام کرد
پیش خان گشتاسپان نام کرد

نسخه بدل‌ها در مصرع دوم «ابر کشته گشتاسپان» و «پس اسپ گشتاسپی» دارند.^{۳۰} پس بیت را باید چنین خواند:

همه کاخ را کار اندام کرد
ابر پشت گشتاسپان بام کرد

یعنی کاخی آراسته به زیورها را بر پشت گشتاسپان بنا کرد.^{۳۱} تصحیح بیت از آن جهت ضروری است که آتشکده‌ای (خان به معنای آتشکده است؛ مثلاً شاهنامه مول، ۱۳، ۸۰) به نام آتشکده گشتاسپی وجود ندارد.

خلاصه کنیم: رشته‌کوه بینالود دو قسمت جدا از هم دارد، یکی شرقی که چشمه سبز (سوور) در آن است و نامش گنابد کوه است، دیگری غربی، که آذر برزین مهر بدان است و ریوند کوه نام دارد. کل رشته‌کوه نامی زردشتی داشته، که پشت وشتاسپان باشد، و نامی عرفی، که کدزوسپ (گلسپ) باشد. این نام دوم مخصوصاً اگر از سمت شمال به کوه نظر می‌انداخته‌اند، صدق می‌کرده است.

۲۸. فرهنگ آبادی‌های ایران؛ نقشه آزمایشی سال ۱۳۴۷.

29. Markwart, *Wehrot*, 129, Anm. 1.

این همان آتش است که مسعودی (مروج الذهب، چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید، ج ۲، ۲۵۳) از آن در «مدینه» نیشابور یاد می‌کند.

۳۰. ضبط خالقی (دفتر پنجم، ۱۵۲) چنین است:

همه کار او را به اندام کرد

پیش پشت گشتاسپان نام کرد

ضبط‌های نسخه‌ها در همه جای بیت اختلاف بسیار با هم دارند. م.

۳۱. بیت بعدی چنین است:

نهادند و (مسکو: بداندند) جاماسپ راموبدش

بفرمود تا ز بر (مول و مسکو: بر در) گنبدش

مدو فریاد بلندی هایی است در کنار جاده سبزوار^{۳۲} به داورزن که ارتفاع آنها تا به ۲۸۸۰ متر هم می رسد و در سمت غربی آن فریومد (فرومد) واقع است. این بلندی ها را امروز جغتای می گویند و در میانه فرورفتگی های بزرگ ایستاده است.



۳۲. اصطخری (۲۵۷)، ابن رسته (۱۷۱) و یاقوت (۱، ۲، ۴، ۸۰۴، ۴۴۱) نام این شهر را سبزوار نوشته اند.